

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بررسی نظریه دوم در حکم اول مجتهد متجزی: جواز عمل به رأی خودش

کلام در این بود که آیا مجتهد متجزی که استنباط کرده است بالفعل بعضی از احکام فقهی را، آیا جایز است به رأی خودش عمل کند یا نه جایز نیست؟

عرض شد دو نظریه است، نظریه اول عدم جواز عمل به رأی خودش بود که اشاره کردیم، دلیلش را هم ذکر کردیم تمسک به استحصال بود که جواب دادیم.

نظریه دوم: این است که جایز است مجتهد متجزی به رأی خودش عمل کند، بعداً نتیجه می‌گیریم بلکه لازم است، این نظریه از کلمات جمع زیادی از اعلام از جمله، **علامه حلی**، **شهیدین**، و اکثر متأخرین استفاده می‌شود.

دلیل بر این نظریه این است که مجتهد متجزی چنانچه در تعریفش گفته‌ایم فرض این است که قواعد دخیل در استنباط این احکام را اجتهادی آموخته است، این قواعد را اعمال کرده است، و تطبیق داده لذا این فرد با اعمال و تطبیق این قواعد یا عارف به حکم یا عارف به وظیفه عملی شده، عارف به حکم واقعی یا ظاهری، وظیفه عملی یا وظیفه شرعی، چون عالم به حکم است حجیت از لوازم عقلی قهری علم است، حجیت با علم به حکم برای او حاصل است، لذا معنا ندارد به شخصی که عالم به حکم یا عالم به وظیفه است بگوییم تو به رأی خودت جایز نیست عمل کنی بلکه به رأی غیر عمل کن.

بنابراین آن طریقی هم که از آن طرق انسان علم پیدا می‌کند مثل خبر واحد و اجماع، این طرق هم اختصاص به مجتهد مطلق ندارد و مخاطبش مجتهد مطلق نیست، لذا ادله حجیت اینها اطلاق دارد، هر کسی که علم برای او حاصل شود از این طرق، این طرق برای او حجت است چه متجزی باشد و چه غیر متجزی باشد.

ان قلت: اگر مجتهدین دیگر با این مجتهد متجزی از نظر علمی مساوی باشند، بیان شما درست است، اما اگر مجتهد مطلقى اعلم باشد از این مجتهد متجزی، عقل حکم می‌کند که نظریه اعلم حجت انحصاری است لذا جایز است بلکه طبق بعضی از مبانی واجب است عالم هم به اعلم مراجعه کند.

قلت: عرض می‌کنیم این اعلمیت مفروض در غیر گاهی موجب می‌شود این مجتهد متجزی در صحت مستند اصولی یا استنتاج فقهی‌اش دچار تردید شود، به صورتی که در استنتاج خودش شک کند، اگر این حالت پیدا شده، سبب تردید شود در نفس او، سبب شک شود، اگر چنین باشد در حقیقت در این حالت این متجزی دیگر علم به حکم ندارد، تردید برای او پیدا شد یا در مستند اصولی‌اش تردید کرد یا در کیفیت تطبیق تردید کرد در این صورت اصلاً حکم نکرد، عارف به حکم نیست که بگوییم واجب است از نظر خودش تقلید کند، لذا در این صورت که قول اعلم سبب تشکیک شده است برای متجزی، دیگر نظری ندارد که به نظر خودش عمل کند.

و اما اگر با وجود رأی اعلم این مجتهد متجزی بر نظر خودش مصر است، می‌گوید من این دو قاعده اصولی را به آنها اطمینان دارم، این قاعده رجالی که نقل **ابن ابی عمیر** اماره وثاقت است به آن اعتقاد دارم لذا به این نتیجه رسیدم، در حقیقت اینجا این عالم و مجتهد متجزی دارد اعلم را تخطئه می‌کند فیما وصل الیه و نظر خودش را نظر حق می‌داند به چه دلیل بگوییم از نظر خودش اتباع نکند و نظر غیر را بگیرد؟ در خصوص این مسأله غیر را اعلم نمی‌داند بلکه می‌گوید مسیر صواب را نرفته است.

نتیجه: اگر نظر اعلم تشکیک ایجاد کرد در نظر متجزی یا هر کسی، معلوم می‌شود در این مسأله نظر ندارد، آنجا باید برود از غیر تقلید کند ولی اگر بر نظر خودش مستقر و پابرجاست یعنی آن اعلم را دارد تخطئه می‌کند لذا جایز بلکه متعین است از نظر خودش تقلید کند.

از این مطالب دو نکته روشن می‌شود.

نکته اول: بعضی از اعلام در کتاب **انوار الاصول**^۲ بحث اجتهاد و تقلید مطلبی را به **شیخ انصاری** نسبت می‌دهند و می‌گویند از اطلاق کلام **شیخ انصاری** استفاده می‌شود اگر مجتهد متجزی رأیش به چیزی مستقر نیست باز هم جایز است از خودش تقلید کند، این کلام عجیب است و انتسابش به **شیخ انصاری** هم اعجاب است، اگر رأیش استقرار ندارد بر چیزی، یعنی فعلاً رأی ندارد سالبه به انتفاع موضوع است، چگونه مقتضای کلام **شیخ انصاری** این است که با اینکه رأی ندارد به رأی خودش عمل کند.

نکته دوم: اگر مجتهد متجزی با وجود رأی اعلم، به رأی خودش ثابت قدم است به تعبیر ما و رأی خودش را صواب می‌داند، معنا ندارد احتیاط بر او متعین باشد کما قیل، یعنی چه معین است بر او احتیاط و باید احتیاط کند، تعین احتیاط اینجا وجه ندارد. به خاطر اینکه پس از اینکه او عالم به حکم یا وظیفه عملی است و تردید ندارد و غیر خودش را خطاکار می‌داند در این نظریه، معنا ندارد بگوئیم احتیاط بر او واجب است، بله در صورت تردیدش بگوئیم احتیاط کند این بحث دیگری است. یا بگوئیم احتیاط حسن علی کل حال، جمع بین نظر خودش و نظر اعلم بکند، این بحث دیگری است. ولی تعین احتیاط بر او معنا ندارد. پس حکم اول نسبت به مجتهد متجزی این بود که آیا می‌تواند به رأی خودش عمل کند یا نه؟ ما نتیجه گرفتیم می‌تواند به رأی خودش عمل کند.

حکم دوم: آیا رجوع به غیر در مسأله ای که استنباط کرده است جایز است یا نه؟

از این توضیحات حکم دوم هم روشن می‌شود، حکم دوم این است که آیا رجوع به غیر در مسأله‌ای که استنباط کرده است جایز است یا نه؟ این هم جوابش روشن شد اگر رأی او بر یک حکمی استقرار دارد، قواعد مستنبطه را یاد گرفته، تطبیق این قواعد را فراگرفته، فرض این است در خصوص این باب مجتهد شده، معنا ندارد به غیر رجوع کند چون ادله تقلید موضوعش رجوع جاهل به عالم است و فرض این است که این شخص عالم است و رجوع او به غیر و تقلید از غیر دلیل و مشروعیتی ندارد.

حکم سوم: آیا مجتهد متجزی جایز است فتوا بدهد بر طبق رأی خودش یا جایز نیست؟

در اقسام قبل بارها گفته‌ایم فتوا یعنی اخبار از آنچه که اعتقاد دارد حکم شرعی است یا وظیفه عملی است، اشکالی نیست عقلاً و شرعاً در اعلام آنچه که نظرش به آن رسیده است، اما عقلاً روشن است. اما شرعاً آنچه در روایات منهی عنه است افتاء به غیر علم است، صحیح **ابی عبیده**: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ الْمَلَائِكَةُ الرَّحْمَةُ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ»^۳، صحیح **عبد الرحمن بن الحجاج**: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِيَّاكَ وَ خَصْلَتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ»^۴ آنچه در ادله شرعی منع شده است افتاء به غیر علم و افتاء به رأی است، فرض این است که افتاء مجتهد متجزی به علم است افتاء به رأی را هم قبلاً معنا کردیم به معنای تمسک به قیاس و استحسان و امثال این وسائل عقلی غیر حجت است، اینها هم که نیست لذا شبهه‌ای نیست در جواز اعلام و اخبار به فتوای خودش.

حکم چهارم: آیا رجوع غیر، به مجتهد متجزی جایز است یا نه؟ توضیح این حکم خواهد آمد.

۲ - انوار الاصول؛ ج ۳؛ ص ۵۵۱ و ۵۵۲: «أحدها: جواز عمل المجتهد المتجزى برأيه، و التحقيق فيه التفكيك بين صورتين: الاولى: ما إذا اجتهد و استقر رأيه على شيء. الثانية: ما إذا لم يجتهد، أو اجتهد و لكن لم يستقر رأيه بعد على شيء... أما الصورة الثانية: ففي جواز العمل برأيه فيها خلاف، ذهب صاحب المناهل إلى عدمه، و مقتضى اطلاق كلام الشيخ الأعظم رحمه الله في رسالته في الاجتهاد و التقليد هو الجواز، بل حرمة التقليد عن الغير، و تفصيل البحث في ذلك في محله.»

۳ - الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۷، ص: ۴۰۹.

۴ - الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۱، ص: ۴۲.